

چرا جنبش اصلاح طلبی درون حاکمیت زمین گیر شد؟

تحلیلی از فراکسیون متحد (جبهه ملی ایران)

جنبش به کرسی نشاندن حاکمیت قانون و اصلاح ساختار سیاسی و اجتماعی کشور ایران، با توجه به شرایط تاریخی حاکم بر میهن ما، سابقه ای نسبتاً دراز داشته و از دوم خرداد ۱۳۷۶ آغاز نمی شود.

نیازی به یادآوری سیر تحول این جنبش از آغاز مشروطیت تا ادامه طبیعی اش در جریان ملی کردن صنعت نفت و همزمان با آن گسترش مردمسالاری در دوران حکومت ملی دکتر محمد مصدق نیست. گسترشی که نه خوشایند سلطنت بود و نه دکانداران محافظه کار دین.

اما آنچه که به تلاش های سیاسی پس از انقلاب بهمن ۵۷ مربوط می شود نیز نشاندهنده آن است که این جنبش - که در ابتدا بدان اشاره شد - از همان آغاز سقوط نظام شاهنشاهی از حرکت باز نایستاده بود.

جوهر و ماهیت این جنبش در آن مقطع تاریخی، اصلاح روشها و به وجود آوردن نوعی از ساختار قدرت بود تا بتواند وجهی دیگر از مطالبات مردم یعنی استقرار روابط دموکراتیک را نیز در کنار کسب استقلال و حاکمیت ملی تحقق بخشد.

زمانی که آیت الله العظمی خمینی به عنوان رهبر انقلاب اعلام کردند که کارگزاران نظام گذشته خائن هستند و حکم آنان اعدام است و دیگر نیازی به تشکیل دادگاه و داشتن وکیل و حق دفاع

از خود ندارند، کسان دیگری نیز چه در کسوت رجال سیاسی مانند برخی از سران جبهه ملی ایران و یا آقای مهندس بازرگان، چه در کسوت مرجعیت مانند آیت الله العظمی شریعتمداری بودند که این روش ها را نه قانونی می دانستند و نه برابر ضوابط شناخته شده حقوق بشر و نه معقول برای نظامی که تازه تولد یافته و می خواهد طبق اظهارات رهبران انقلاب « نظامی انسان ساز » بنا کند. در آن دوران خروش انقلابی اما گوش های شنوای زیادی برای شنیدن این صحبت های منطقی وجود نداشت و زمان می طلبید تا آنچه را برخی در خشت خام می دیدند در آئینه ببینند. در آن دوران افرادی چون شیخ صادق خلخالی، گروه گروه انسانها را به خاطر اندیشه شان بدون هیچگونه محکمه و بدون برخورداری از حق انتخاب وکیل از سوی متهم، ذبح اسلامی می کردند با این فلسفه که ما اینها را می کشیم، اگر مرگ حق آنها بود که به سزای اعمال خود رسیده اندوگر نه، مسلماً مأجور خواهند بود و جای آنان در بهشت و در کنار اولیاءالله خواهد بود، گفتاری که در مغایرت کامل با نظریات مطرح شده از سوی رهبر انقلاب در پاریس و بهشت زهرا قرار داشت. باز بسیار کسانی بودند که نه تنها از این روش ها و فلسفه به شغف نمی آمدند بلکه در کمال تأسف و با احساس مسئولیت انسانی و میهنی این رفتار را مورد اعتراض قرار می دادند و می دانستند که پایان این راه ناکجاآباد قضایی اسلامی است.

هنگامیکه دادگاه ویژه روحانیت به وجود آمد، بودند افراد و گروه های سیاسی که به آن اعتراض داشتند و می گفتند که همه افراد در برابر قانون یکسانند و دادگاه ویژه هیچ مبنای قانونی و عقلانی ندارد و آنرا در راستای حاکمیت صاحبان عمامه ارزیابی کردند.

هنگامیکه عده ای سفارت آمریکا را به اشغال خود در آوردند و آیت الله العظمی خمینی آنرا انقلاب دوم لقب دادند، بودند بسیاری از افراد و جریانهای ملی که این اقدام را نه تنها مورد تأیید قرار نمی دادند بلکه آنرا

محکوم نیز کردند، زیرا به خوبی می دانستند زندگی در جهان مرتبط امروز بدون رعایت قوانین شناخته شده بین المللی نه تنها تخلف از میثاق های بین المللی است که امضای همه کشورها از جمله ایران را پای خود دارد، بلکه می تواند پیامد های زیانباری برای استقلال، تمامیت ارضی و منافع ملی کشورمان نیز داشته باشد. در آن زمان نه تنها گوش شنوای زیادی برای شنیدن این گفتار وجود نداشت بلکه گویندگان آن را نیز به عنوان عوامل آمریکا مورد آزار و اذیت و تعقیب قرار دادند.

هنگامی که مجلس مؤسسان مورد خواست ملت تبدیل به مجلس خبرگان شد و نمایندگان واقعی ملت کمتر توانستند در آن حضور یابند، بودند افراد و جریانهایی که این اقدام را تضييع حقوق ملت ارزیابی کردند و دیدیم دست پخت آن مجلس چه بود. حاصل این شد که ملتی که یکی از بزرگترین حوادث قرن بیستم را آفریده بود و می رفت تا تحسین جهانیان را برانگیزد، به ملتی تبدیل شد که صغیر است و نیاز به قیم دارد. در همان زمان بودند کسانی چه در کسوت مرجعیت و چه در کسوت سیاسیونی مانند ملیون مصدقی و برخی افراد چپ دمکرات که آن را بر خلاف مطالبات آزادیخواهانه ملت در طول دهه های گذشته ارزیابی کردند.

هنگامی که جنگ تحمیلی علیه ملت ایران آغاز شد و ادامه یافت، مسؤلان طراز اول جمهوری اسلامی آنرا رحمت الهی خواندند. اما اگر در آن زمان برای همه روشن نبود که این جنگ و اصولاً هر جنگی برای ملت رحمت نیست بلکه برای بخشی از معممین رحمت است که خواهان هموار کردن راه رسیدن به قدرت برای خویش هستند، امروز اما برای بخش گسترده ای از ملت ایران آشکار و روشن شده که این گروه برای کسب قدرت و حفظ آن تا چه حدی حاضر است که مردم شریف ایران را به مسلخ بفرستد و منابع و ثروت ما را در معرض فنا قرار دهد. امروز همچنین روشن شده است که نصیحت مصلحان اجتماعی - سیاسی که در حاکمیت نبودند برای پایان بخشیدن هرچه سریعتر به جنگ، درست، به جا و در جهت منافع و مصالح ملی بوده است و صد البته که مدافعان راستین ملت و مصالح کشور به همین دلیل نیز در هر دوره ای از تاریخ کشورمان، متأسفانه بخش زیادی از عمر خود را پشت میله های زندان خودکامگان سپری کرده اند که بیان همه آنها مثنوی هفتاد من کاغذ خواهد شد.

آری این جنبش قانونمداری و اصلاح طلبی که در خارج از حاکمیت توان گفته های خود را می پرداخت اما همزمان تأثیرات وجودی خود را بر فکر و سمت گیری سیاسی جامعه پس از پیروزی انقلاب به جای گذاشت و در مقطعی از تاریخ نویای ایران بروز خارجی یافت

زمانی که برخی از مسؤلان طراز اول کشور مانند آیت الله سید علی خامنه ای، رهبر انقلاب، آیت الله علی اکبر هاشمی رفسنجانی، رئیس جمهور سابق و رئیس فعلی مجمع تشخیص مصلحت نظام و حجت الاسلام علی فلاحیان، وزیر اطلاعات کابینه آقای رفسنجانی و عضو کنونی مجلس خبرگان، به عنوان قاتل، آدمکش و جانی تحت پیگرد بین المللی قرار داشتند و کشتی سیاست جمهوری اسلامی به گل نشسته بود، اینان چاره ای نداشتند جز آنکه کشتی بان دیگری برای کشتی به گل نشسته بیابند تا در فرصت مناسب دیگری مجدداً بتوانند اقتدار حکومتی خود را کامل کرده و باز یابند. از این روی علیرغم اینکه اقتدار گرایان و تمام خواهان به وجوه اشتراک و افتراق خود با جناب آقای خاتمی آگاهی داشتند، و حاضر نبودند در شرایط عادی او را در اقتدار خود سهیم کنند اما اجباراً او از صافی شورای نگهبان تمام خواهان گذشت و کاندیدای ریاست جمهوری گردید.

در این مقطع دو گروه که خود را بخشی از جنبش اصلاح طلبی در حاکمیت می دانند، جرأت پیدا کرده تا به مدار بسته اقتدارگرایان هجوم برده و بخشی از قدرت را نیز از آن خود گردانند.

این دو گروه عبارت بودند از:

الف: افراد و جریان های میهن دوست و مردم گرایی که شرکت آنها در جنبش انقلابی قبل از سال ۱۳۵۷ به منظور پایان بخشیدن به دور باطل استبداد و برقراری روابط دمکراتیک در کشور بود. این افراد در چند سال پس از پیروزی انقلاب دریافتند که شیوه ها و تئوری های رهبران انقلاب اگر توانست به فروپاشی نظام شاهنشاهی کمک نماید ولی برای پاسخ به مطالبات مردم و استقرار آزادی و مردم سالاری شایستگی ندارند و جوابگو نیستند. لذا حول و حوش شعارهای انتخاباتی آقای خاتمی گرد آمدند و به تبلیغ آنها پرداختند. شعار هایی مانند اجرای کامل قانون اساسی، حاکمیت قانون، آزادی بیان و قلم و مطبوعات که همگی مسائلی پذیرفته شده در قانون اساسی ایران می باشند و جزئی از مطالبات جنبش مردم ایران بوده است به هیچ روی باب طبع تمام خواهان نبوده و با تمایلات آنان سازگاری نداشته و ندارد.

ب: افراد و گروه دومی که این فرصت را مغتنم دانستند کسانی بودند که به وسیله گروه اقتدار طلب از دور سیاست خارج و خانه نشین شده بودند. آنان نیز بدون آنکه برداشتهای متفاوتی از مردم سالاری و حقوق ملت و استقرار روابط دمکراتیک با رقیبان خود در اردوگاه تمام خواهان داشته باشند، برای درآمدن از خانه هایشان، کاندیداتوری آقای خاتمی را فرصت مناسبی ارزیابی کرده و به فعالیت پرداختند.

در این فاصله زمانی اقتدارگرایان تمام تلاش خود را با تکیه بر مواضع قدرتی که در اختیار داشتند به کار گرفتند تا شاید در حالت اجباری که به آن دچار شده اند کمترین امتیاز را بدهند و قدرت را کماکان به طور کامل در اختیار داشته باشند، اما علیرغم این کوشش ها آقای خاتمی با بیش از بیست میلیون رأی رئیس جمهور شد.

تمام کارشکنی های دو ساله آخر مجلس پنجم و مقابله با برنامه های آقای خاتمی، کار شکنی گروه های اردوی تمام خواهان، همچون جمعیت هیأت های مؤتلفه اسلامی، مدرسین حوزه علمیه قم، سازمان نماز جمعه و مراکز اقتصادی که در اختیار این اردو بود نتوانست تا هجوم جریان های تازه را به تمام مراکز قدرتی که در دست آنها بود ناکام گذارد. و آخر الامر مقداری از آنها از دست دادند و اکثریت مجلس ششم هم در اختیار مخالفان جریان اقتدارگرا قرار گرفت.

از زمان پیروزی آقای خاتمی و نشستن او بر مسند ریاست جمهوری تا تسخیر اکثریت کرسی های مجلس توسط مخالفین اقتدارگرای بی در کشور، تاکنون این میلیون ها مردمی که با رفتن در پای صندوق های رأی، بر اساس گفته آقای دکتر محمد رضا خاتمی، دبیر جبهه مشارکت اسلامی چندین بار به جریان های تمام خواه با قاطعیت «نه» گفته اند اکثراً به شنوندگانی تبدیل شده اند که با تعجب به شکوائیه های منتخبین خود گوش می دهند که آنها را از مانع تراشیهای اردوی رقیب خبر دار می سازد که گویی منتخبین آنها از ساختار حکومتی و نحوه تفکر عاملان آن بی اطلاع بوده و اکنون به ناگهان با آن مواجه شده اند. این مسأله درست است که برخورد سازمان یافته نهاد های انتصابی علیه نهادهای انتخابی ماهیت ارتجاعی و غیر مردمی و در برخی موارد خیانت بار این محافل را نشان می دهد و بیش از پیش نقاب از چهره مزورین و ریاکاران و فروشندگان کالای دین کنار زده که آشکار شدن این چهره به جای خوددست آورد بزرگی برای جامعه ای است که شدید نیازمند آزادی و پیشرفت و رفاه در کشور خود می باشد. اما از آنجا که انتخاب شدگان موظفند در راستای تحقق بخشیدن به مطالبات سیاسی - اقتصادی - اجتماعی موکلین خود کوشش نمایند باید پاسخ دهند که چرا نتوانستند به تعهدات خود و قولی که به مردم داده اند جامه عمل بپوشانند و اگر لازم بود، چرا برای پیشرفت امر اصلاحات ساختاری و دموکراتیک کردن قوانین قبل از اینکه کشتی اصلاحات درون حاکمیت به گل بشیند و اصلاح طلبان زمین گیر شوند، دست کمک به سوی این ملت دراز نکردند؟ آیا اصلاح طلبان معتقدند رفع بسیاری از این موانع از توان و قدرت ملتی که به آنها رأی داده اند خارج است؟ آیا آنها نیز برای مشارکت مردم در تعیین سرنوشت خودشان مانند اردوی اقتدارگرا خطوط قرمزی قائلند؟ و یا جنبش اصلاح طلبی درون حاکمیت هنوز به یک جمع بندی مشترک در رابطه با چگونگی چهارچوب روند اصلاحات نرسیده اند؟ علت هر چه باشد باید آنها صریح و شفاف با مردم در میان گذاشت و این یک «باید» است در حالیکه همه شاهدیم که تمام خواهان در این مدت پنج سال برای آنکه جریان های مخالف خود را ناکام کنند دست به هر اقدامی زده اند

اگر چه این اعمال علیه منافع و مصالح ملی کشور باشد و هیچ ابائی هم ندارند اما کسانی که کمر خدمت به ملت را بسته و سربلندی کشور را هدف قرار داده اند و نمی خواهند به منافع و مصالح ملی آسیب و زیانی وارد گردد و از سوی دیگر عزم خود را جزم کرده اند تا بختک استبداد را با گامهای آهسته ولی پایدار از جامعه ایران دور نمایند، طبیعی است که نتوانند از شیوه های مشابه اقتدارگرایان بهره جویند. اما سؤال اینجاست که آیا راه دیگری را انتخاب کرده اند و مردم را به پیمودن آن ترغیب نموده اند تا اینکه موانع آزادی، مردم سالاری و استقرار روابط دموکراتیک از میان برداشته شود؟ مدتی شیوه آرامش فعال در دستور کار قرار میگیرد و پس از گذشت مدتی که ناکارآمدی آن تجربه می شود، بازدارندگی مثبت جای آنرا می گیرد. در این شیوه ها هیچگاه برای حرکت ملت و تأثیر گذاری او جایی در نظر گرفته نشده است بلکه تماماً بیاتگر آن است که مبتکران شیوه های فوق انبوهی از پرونده تبهکاری های مسئولان مخالف خود را در کیف های خود کلاسه کرده اند و آنها را برای چانه زدن به پای میزهای مذاکره در اتاق هایی حمل می کنند که در های آنها بر روی ملت بسته است و از محتوی مذاکرات آنها خبری به ملت نمی رسد. ناگفته نماند که طرف مذاکره کسانی هستند که ایجاد فضای باز سیاسی دوران نظام گذشته را یکی از اشتباهات شاه ارزیابی می کنند و اعلام کرده اند که ما آن اشتباه را مرتکب نخواهیم شد. به همین دلیل نیز کوشش های اصلاح طلبان تاکنون نه تنها نتیجه ای نداشته است بلکه ما ضمناً شاهد آنیم که محافل اقتدارگرا علاوه بر اینکه همه تلاشهای اصلاح طلبی را متوقف و یا خنثی کرده اند، اکنون با گسترش شوراهای نظارتی شورای نگهبان در سراسر کشور و طرح « احراز صلاحیت » که بر خلاف نص صریح قانون اساسی و همه روش های متمدنانه در سراسر گیتی است، در تدارک هجوم های تازه علیه اصلاح طلبان و حقوق ملت هستند.

نتیجه روش های فوق این شده است که بنا به گفته آقای بهزاد نبوی، اکثریت مجلس ششم تاکنون موفق نشده است بیش از دو یا سه لایحه خود را که مهم ارزیابی میکند به قانون تبدیل کند. بقیه لوایح مورد نظر اکثریت مجلس یا در شورای محترم نگهبان اقتدارگرایان به لجن نشسته و یا در بایگانی های مجمع محترم تشخیص مصلحت تمام خواهان خاک می خورد. نتیجه روش های مورد استفاده اصلاح طلبان درون حاکمیت متأسفانه و صد بار متأسفانه این شده است که ملتی که تصمیم گرفته بود با تکیه بر نیروهای خود و استفاده از راهکارهای قانونی و شیوه های عدم خشونت، به دور باطل استبداد در تاریخ سیاسی کشورش پایان بخشد، اکنون دچار یأس و حرمان گردیده و با کمال تأسف اگر همینگونه پیش برود بعید نیست به این باور های خطرناک برسد که استقلال، حاکمیت ملت و حاکمیت ملی توهمی بیش نیست و در جهان کنونی برای اینکه بتوان از حداقل ها استفاده کرد، چاره ای نیست جز اینکه دست به دامان نیروهای خارجی شد و برای ورود آنها و برای نجات از چنگال دین فروشان و چپاولگران ثروت ملی، فرش قرمز پهن نمایند. اینها همه نتایج وحشتناک در جریان قرار ندادن مردم و طلب کمک نکردن از ملتی است که برای رفع موانع آزادیهای مدنی و به عقب راندن استبدادیان، با بیش از هفتاد در صد آرای خود از خواست قانونمداری و اصلاح طلبی پشتیبانی کرده است.

اکنون که مدت زیادی به پایان کار مجلس ششم و در نتیجه همکاری میان دو قوه مقتنه و مجریه باقی نمانده است، مافیای قدرت و ثروت، شبانه روز در تکاپوی آن است که مقدمات مجلس هفتم، از طریق مصوبه ارتجاعی نظارت استصوابی، که با روح و اصل قانون اساسی مغایرت دارد را به گونه ای فراهم آورد تا یک مجلس تک صدا، همگام و همراه با اردوی ارتجاع و استبداد به وجود آید و در این راه حضور اکثریت مخالف خویش در مجلس و دولت منتخب مردم را مانعی بر سر راه خود نمی بیند و هر روز بر سیطره قدرت به اصطلاح قانونی خود بی آنکه از منتخبین ملت اجازه بخواهد می افزاید. این مافیای قدرت و ثروت هرگاه لازم بداند حکم حکومتی صادر می کند، هرگاه لازم بداند از یک مُشت ارذل و اوپاش به عنوان مردم و مُتدینین بهره می گیرد و هرگاه لازم باشد شمشیر برخی از نظامیان از نیام بیرون می آید تا برق آنها چشمان ملت را خیره کرده و مرعوبشان نماید. و سرانجام هرگاه لازم باشد بیدادگاه های اسلامی، آزادخواهان و آزاداندیشان و هواداران خط استقلال و آزادی را احضار کرده، از آنجا به پشت میله های زندان روانه می کنند و هر گاه...

در چنین شرایطی اگر جریانهای اصلاح طلب برای استفاده از نیروی ملت کوچکترین تردیدی به خود راه دهند، مطمئن باشند که ملت میان آنها و اردوگاه تمام خواهان تمیزی قائل نشده، هیچیک را نخواهد بخشود. در چنین شرایطی اگر جریانهای اصلاح طلب برای بهره گیری از نیروی موکلین خود تردید نمایند، نه تنها در مدت

باقیمانده از عمر مجلس و دولت در رابطه با مشکلات و مطالبات داخلی کاری از ایشان ساخته نخواهد بود بلکه در برخورد با مسائل سیاست خارجی و از جمله چگونگی راه حل رابطه ایران و آمریکا نیز نمی توانند تأثیرگذار باشند.

در چنین شرایطی باورمان بر این است که یک فرصت بزرگ و طلایی دیگر که می توانست با کمک مردم به دور باطل استبداد پایان داده شود و از خطر احتمالی وابستگی جلوگیری کند از دست می رود. چنانکه فرصت گرانبهایی که بلافاصله پس از سرنگونی نظام شاهنشاهی پدید آمده بود به لحاظ غلبه اندیشه تمام طلبی از دست رفت. البته از دست رفتن چنین فرصتی دلایل فراوان دیگری نیز دارد که ما آن را در فرصتی دیگر تا آنجا که ممکن است گسترده تر بیان خواهیم کرد. در اینجا اما بی مناسبت نیست تا به بیان داستانی بیردازیم که از قضا رهبر انقلاب آیت الله خمینی بارها برای پیروان صادق خود نقل کردند و آنها نیز با دقت آن را نصب العین خود قرار دادند. این داستان که اندیشه راهنما و عمل رهبر انقلاب را در بر می گرفت، البته بیانگر آرزوی دیگری نبود جز دور ماندن ملت از آرزوی آزادی، استقلال و حاکمیت قانون. اما داستان:

داستان، داستان آن روحانی سید، آن روحانی عام و آن فرد معمولی است که برای دزدی به باغی رفته بودند و تصادفاً به هنگام دزدی با صاحب باغ مواجه می شوند. صاحب باغ تدبیر را در آن می بیند که برای از پای درآوردن آن سه نفر و غلبه بر آنان، ابتدا آنها را از یکدیگر جدا کند. از اینرو میگوید:
آن روحانی سید سهم جدش را می خورد و بنابراین مستوجب تنبیه و مجازات نیست!!! آن روحانی عام از خمس استفاده میکند که صاحب باغ باید آنرا بیردازد، بنابراین او نیز مستوجب مجازات نیست!! ولی آن فرد معمولی که حقی ندارد باید با همان شاخه های درخت تنبیه شود و توان و قدرت حرکت از او گرفته شود.
سپس آنگاه به سراغ آن روحانی عام می رود و خطاب به وی می گوید: آن سید که زاده رسول خداست حق دارد که هرچه می خواهد بخورد اما تو به چه مجوزی دست به این کار زدی؟ و صاحب باغ او را هم برابر چشم سید تنبیه کرد.
سرانجام اما نوبت خود سید رسید که در این زمان تنهای تنها برابر صاحب باغ قرار گرفته بود، با ترکه ای کلفت در دست، و حساب او نیز کف دستش گذاشته شد.

این داستان الگوی آیت الله خمینی در تنوری و عمل در جامعه نوپای پس از انقلاب ۵۷ بود که به وسیله نیروهای تمامیت خواه تا کنون ادامه یافته است و نتایج نامطلوبش امروز پیش روی همه زنان و مردان و فرزندان این آب و خاک قرار دارد. بدین ترتیب که در ابتدا امت مسلمان از ملت ایران جدا شد، سپس ملی ها و مصدقی ها مورد غضب و ضرب و شتم قرار گرفتند. بعد از آن اما نوبت به عده ای رسید تحت عنوان پیروان اسلام آمریکایی و در ادامه بخشی از کل ملت که شیوه های زندگی حزب الهی را الگوی زندگی خود قرار نداده اند و سرانجام عده ای تحت عنوان غیر خودی از صحنه سیاسی کنار زده شدند. به این ترتیب آنچه که میماند و مانده است عده ای هستند بنا بر گفته خویش به نام «پیروان اسلام ناب محمدی»، عده ای که عامل تمام قتل های زنجیره ای، زندانی کردن دگراندیشان، دزدی های میلیاردی، فرار مغزها و سرمایه های کشور، گسترش اعتیاد و فحشا می باشند. گفتنی است که همین «پیروان اسلام ناب محمدی» خانه های عفاف را تاسیس کرده اند که سرپرستی آنها به عهده برخی از امامان محترم جمعه و اگذار شده است تا پس از دستچین کردن ساکنین این خانه ها آنها را برای جذب توریست در اختیار هتل ها قرار دهند و یا اینکه به کشورهای دیگر از جمله شیخ نشین های عربی صادر کنند.

آنچه که بیان شد حکایت از آن دارد که «پیروان اسلام ناب محمدی» از به کارگیری هیچ وسیله ای برای باقی ماندن بر اریکه قدرت ابایی ندارند و طبیعی است که از دید ایشان ملت ایران محلی از اعراب نداشته باشد و به همین خاطر نیز باید همواره در حالت تفرقه و جدایی به سر برد.

فرآکسیون متحد اما عمیقاً بر این باور است که ملت ایران کل واحدی است که قابل تجزیه نیست و

مشکلات این کشور هم به وسیله همین ملت باید حل و فصل شود و نیز همواره بر این باور بوده است که آزادی، استقلال، حفظ تمامیت ارضی و سرانجام استقرار مناسبات دمکراتیک نه با استفاده از کودتا، جنگ مسلحانه و نه دخالت کشور های بیگانه میسر است و تنها و تنها راه رسیدن به اهداف فوق را تکیه بر نیروی زنان و مردان و فرزندان رشید و آزاده کشور خود می داند. لذا بنا بر توضیحات فوق - صرف نظر از اینکه اصلاح طلبان درون حاکمیت برای از دست نرفتن فرصت باقیمانده چه شیوه هایی را برای مشارکت عملی مردم مورد توجه خود قرار می دهند - ، **فراکسیون متحد** بر این باور است که در مقطع کنونی، در کنار

افشاگری های باتد مافیایی وابسته به حاکمیت همچنین می توان شیوه **« مبارزه منفی »** را در کنار دیگر راهکارها مورد توجه و بررسی قرار داد، از جمله تحریم کالاهایی که توسط اردوگاه اقتدارگرا از اسکله های نامرئی که خارج از کنترل دولت هستند به کشور وارد می شوند. کالاهایی که درآمد حاصله از آنها نه تنها جیب های پرناشدنی باتد مافیا را مملو تر می کند بلکه بخشی از آن صرف سرکوب آزادی و مردم سالاری میشود. شناسایی این کالاهای، صاحبان و عوامل توزیع آنها برای اصلاح طلب های درون حاکمیت کار دشواری نیست و تنها به یک اراده مردم سالارانه نیاز دارد.

مبارزه منفی را همچنین می توان در باره بیدادگاه ها آغاز کرد. مگر نه این است که اصلاح طلبان دادگاه ها را نه قضایی بلکه سیاسی می دانند، پس برای رعایت قانون، حضور در دادگاه را بپذیرند ولی دفاعیات را بیرون از دادگاه خطاب به ملت اعلام و منتشر کنند. **مبارزه منفی** را در مواقعی دیگر نیز می توان به اجرا درآورد و آن هنگامی است که اقتدارگرایان ارادل و اوباش طرفدار خود را به خیابان ها و یا محل های معینی اعزام می کنند. در چنین مواقعی باید از مردم خواست که از منازل یا محل کار خود خارج نشوند تا عده و عده و شکل و هیأت اقتدارگرایان تجلی بیشتری یابد.

اینها نمونه هایی است که به عنوان مثال مطرح میگردد و موارد بسیار دیگری را نیز به تناسب می توان یافت و از مردم کمک طلبید. با استفاده از این شیوه ها و با کمترین هزینه ها می توان مبارزه ای را سازمان داد که مردم در آن نقشی اساسی و تعیین کننده دارند. با آگاهی یافتن از عوامل بازدارنده مردم سالاری، آزادی و استقرار روابط دمکراتیک می توان سرمستان قدرت را به تدریج وادار به تمکین از اراده ملت کرد و یا آنها را از مسیر هموار کردن راه پر افتخار آزادی، پیشرفت و سربلندی کشور کنار زد. در غیر این صورت جنبش اصلاح طلبی ملت همچنان راه خود را خواهد پیمود و دیگر به ادعاهای مدعیان گوش فرا نخواهد داد و هر روز دامنه و گسترش بیشتری خواهد یافت.

به این امید که نیروهایی که خود را منتسب به قانونمداری و اصلاح طلبی می دانند دست در دست مردم به خاطر تحقق این خواسته ها وارد عمل شوند.

از سوی فراکسیون متحد (جبهه ملی ایران)

حسین منتظر حقیقی

۱۳۸۱/۶/۲۶

E-mail: fm-jmi@gmx.net
WWW.Mossadegh.org : **سایت اینترنت**

